

راز بزرگ
شعبده باز کوچک

راز بزرگ شعبده‌باز کوچک

سرشناسه: وثیقی، ناهید، ۱۳۶۷-

عنوان و نام پدیدآور: راز بزرگ شعبده باز کوچک/ نویسنده ناهید وثیقی؛ تصویرگر مریم محمودی مقدم.

مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۳۹۹.

مشخصات ظاهری: ۴۸ ص.؛ مصور (رنگی).

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۳۷۵-۹

وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا

یادداشت: گروه سنی: ج.

موضوع: داستان‌های فارسی

موضوع: Persian fiction

موضوع: شعبده بازی

موضوع: Magic tricks

شناسه افزوده: محمودی مقدم، مریم، ۱۳۶۴-، تصویرگر

رده‌بندی دیویی: ۸۴۳

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۷۴۲۸۰۱۰

راز بزرگ شعبده‌باز کوچک

نویسنده: ناهید وثیقی

تصویرگر: مریم محمودی مقدم

ویراستار: سیدنوید سیدعلی‌اکبر

مدیر هنری: فرشاد رستمی

نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۴

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۳۷۵-۹

نویسنده: ناهید وثیقی

تصویرگر: مریم محمودی مقدم



آدرس: تهران، خیابان انقلاب، خیابان فخر رازی، خیابان روانمهر، بعد از دانشگاه، پلاک ۴۸، طبقه‌ی پنجم.

صندوق پستی: ۱۳۱۵۶۵۳۴۹۶ تلفن: ۰۲۱-۹۱۲۰۰۲۰۲

■ همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.

■ استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن مجاز است.

www.hoopa.ir

info@hoopa.ir





تابه حال نمایش یک شعبده‌باز را از نزدیک تماشا کرده‌اید؟
به همین راحتی نمی‌شود از رازشان سر درآورد، اما
معنی‌اش این نیست که رازی وجود ندارد.



«خانم‌ها و آقایان! به نمایش ما خوش آمدید.
می‌خواهم سؤالی از شما بپرسم:
اگر این کلاه را پیش بیاورم و از شما بخواهم
دستتان را داخلش ببرید، این کار را می‌کنید؟
بله یا نه؟»



شاید یک خرگوش نازنازی آن تو باشد...

شاید هم یک هیولای عجیب الخلقه!

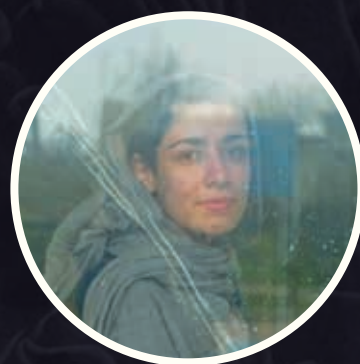




مریم محمودی مقدم

از وقتی یادش می‌آید، توی ذهنش قصه می‌گفت و با انگشت روی فرش خانه نقاشی می‌کشید.

بعد با گچ روی زمین، بعد با جوهر روی موکت خانه، در آخر هم برایش کاغذ و مداد آوردند که این‌جا بکش لطفاً... بعد و بعدش هم شد تصویرسازی‌هایی که الان توی این کتاب می‌بینید.



ناهید وثیقی

من در سال ۱۳۶۷ هجری خورشیدی در هشتمین نشان زودیاک و در شکل و قواره‌ی یک انسان متولد شدم. کسی که به دو کارعلاقه‌ی زیادی دارد: نوشتن و نقاشی کردن. شانس آوردم و در هفت‌سالگی با ریحانه که هشت سالش بود دوست شدم. در اولین دیدار، از ایوانمان در طبقه‌ی دوم طنابی فرستادم پایین، توی حیاط، او هم یک کتاب بست به سر طناب و با همان، پای من را به کتاب‌خانه‌ی بزرگ و انبار کوچک پر از کتابشان باز کرد؛ آغاز پیوندهای جدانشدنی! سال از پی سال گذشت و مثل خیلی‌ها وارد دانشگاه شدم. رشته‌ام: ادبیات نمایشی. نمایش‌نامه می‌نوشتیم. چندتایشان هم در جشنواره‌های این‌ور و آن‌ور آب روی صحنه رفتند. بعد پایم به کتاب‌فروشی جادویی آقا پرویز باز شد. توی یک زیرزمین کتاب‌های دست دوم می‌فروختیم. مدتی هم ویراستار ناشری بودم که همین حالا یکی از کتاب‌هایش توی دستتان است. و این روزها هرچند پیوندی که صحبتش بود سر جای خودش هست، اما مهم‌تر از آن به نصیحت دوست شاعری در جست‌وجوی خرد کودکان و شیوه‌ی شکوهمندی گل‌ها در بادم. تازه اول راه...